

افسانه‌ی افسون سودابه (جستاری کوتاه و متفاوت درباره جلوه‌نمایی شخصی سودابه در شاهنامه)

■ ساره تربیت [نویسنده مسوول]

■ احمد حسینی کازرونی

■ مریم پرهیزکاری

■ داوود یحیایی

تاریخ دریافت مقاله ۹۴/۰۵/۱۳ | تاریخ پذیرش نهایی ۹۴/۰۶/۲۹

افسانه‌ی افسون سودابه (جستاری کوتاه و متفاوت درباره جلوه‌نمایی شخصیت سودابه در شاهنامه)

ساره بیات | دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

احمد حسینی کازرونی | استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر دانشگاه تهران

مریم پرهیزکاری | استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

داوود یحیایی | استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

چکیده:

داستان سیاوش و سودابه یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین داستان‌های شاهنامه است که تحلیل‌گران از جهات مختلف بدان پرداخته‌اند. نکته قابل توجه در این تحلیل‌ها آن است که همواره انگشت اتهام به‌سوی سودابه اشاره رفته، چنان‌که گویی همه - اعم از فردوسی و راویان این قصه و حتی مخاطبان آن‌ها در طول قرن‌ها - دست به دست هم داده تا مقصر اصلی همه اتفاقات ناگوار این واقعه، سودابه دانسته شود. بی‌توجه به این‌که آن‌چه برای این زن اتفاق افتاده، شاید ریشه در عشق‌ورزی وی - گرچه از روی خواهش‌های نفسانی و در نهایت ناکامی او در دلدادگی‌اش داشته است. هم‌چنین فضایی که شخصیت سودابه در آن نشوونما یافته، نیز کمتر مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته است. شاید به این سبب که راویان داستان در بیان نقش محیط بر شکل‌گیری شخصیت سودابه غفلت کرده‌اند. در این جستار سعی شده به شیوه توصیفی - تحلیلی و از منظری تازه به جلوه‌نمایی شخصیت سودابه در شاهنامه نگریسته شود و نقش عوامل مختلف تأثیرگذار داستان در نابکاری‌های سودابه بازنموده شده، شاید اندکی از بار گناهش، آن‌چنان که بر دوش وی نشانده‌اند کاسته شود. بررسی‌ها نشان داد عواملی هم‌چون تقدیر، محیط زندگی، مردان حاضر در قصه و جنگ قدرت در شکل‌گیری فاجعه مرگ سیاوش نقش به‌سزایی داشته و نمی‌توان سودابه را تنها مقصر این معرکه دانست.

واژگان کلیدی: شاهنامه، سودابه، کی کاووس، سیاوش.

مقدمه

زن به‌عنوان اصلی‌ترین عامل زایایی و بالندگی انسان نقشی بی‌تردید در ادامه حیات آدمی دارد. به تناسب ماهیت این موجود، همه ویژگی‌ها در او می‌تواند همواره جنبه حداکثری داشته باشد؛ به‌عنوان مثال ویژگی‌های مثبتی چون عشق، عاطفه و نوع دوستی به‌گونه‌ای آشکارا در وجود وی نمود دارد و به همین‌گونه است در موارد ناپسندی چون کینه، حسادت و فتنه‌انگیزی. همین ویژگی خاص - جمع اضداد بودن - موجب شده است تا زن در گستره‌ی ادب جهان و ازجمله ادبیات فارسی در پرورش مقوله‌های آموزشی و غنایی مطمح‌نظر شاعران باشد.

گفتنی است که زن را به اعتباری از دو منظر می‌توان بازشناسی کرد؛ یکی زشتی و زیبایی و دیگری خوبی و بدی. جا دارد که در آثار ادب فارسی، زن از این هر دو جلوه‌گاه بررسی شود. آن‌جا که شوری در سخن است، زشتی و زیبایی زن مطرح است و آن‌گاه که شعور، خوبی و بدی وی نشان داده می‌شود.

به باور بعضی از تحلیل‌گران شاهنامه، زنان در شاهنامه به سه گروه سپید، سیاه و خاکستری دسته‌بندی می‌شوند. زنان سپید همان‌گونه که مردان از آنان توقع دارند، زندگی می‌کنند مانند: ماه‌آفرید، آزاده، شهرناز و ارنواز، زنان سیاه اهریمن صفت هستند مانند: زنان جادو و زنان خاکستری که نه فرشته‌اند نه اهریمن مانند: ته‌مین، منیژه، گردآفرید. مهم‌ترین زنان شاهنامه در گروه زنان خاکستری جای دارند. این زنان دارای شخصیتی پویا هستند. "شخصیتی که در طول داستان دچار تغییر و تحول می‌شود و جنبه‌ای از شخصیت آن‌ها، بر اساس یک یا چند خصلت و خصوصیت شخصی‌شان دگرگون می‌گردد. این دگرگونی ممکن است عمیق باشد یا سطحی. ممکن است در جهت سازندگی شخصیت‌ها عمل کند (مانند رودابه) یا در جهت ویرانگری آن‌ها (مانند سودابه)، این تغییر، تغییر اساسی و مهم است". (میرصادقی، ۱۳۶۷، ۱۹۵)

تلخابی در کتاب شاهنامه و فمینیسم در مورد زنان خاکستری می‌نویسد: "زنان خاکستری پیش از آن که زن باشند، انسان‌اند؛ با تمام ویژگی‌هایی که یک انسان در صحنه‌ی زندگی از خود بروز می‌دهد. این زنان پیچیدگی دارند، تک‌ساحتی نیستند، حسابگری دارند، غریزه دارند، هوس دارند، عقل معاش دارند، ضعف دارند، وجدان دارند، خودفریبی و دیگرفریبی دارند، ندامت دارند، سست عنصری دارند. در کل زنان خاکستری گوشت و خون دارند، نه قدیس‌اند و نه اهریمن. انسان‌اند و زن، زنی که نمونه‌اش را در جامعه فراوان می‌بینیم. زنان خاکستری نه از فرط پاکی ابله به‌نظر می‌رسند و نه از فرط پلیدی جادوگر. زنان خاکستری به شخصیت زن توهین نمی‌کنند. آنان نمایش راستینی از یک زن هستند". (تلخابی، ۱۳۸۴، ۱۰۴)

در شاهنامه، نقش شخصیت‌های زن غیرقابل انکار است. یکی از این زنان، سودابه است. سودابه گرچه به‌عنوان نقش مکمل در شاهنامه حضور دارد، اما هم‌چون شخصیت‌های اصلی قصه، به وی پرداخته شده و تاکنون تحقیقات زیادی درباره او و تحلیل شخصیت وی انجام شده و بر اساس نظریات گوناگون و از زوایای مختلف به این شخصیت نگریسته شده است، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

سوگ سیاوش اثر استاد مسکوب (۱۳۵۰)، انباشته‌ای است از اطلاعات و سیع علمی در رابطه با اساطیر و افسانه‌های کهن ایرانی - به‌ویژه داستان سیاوش - که در هاله‌ای از وجهت ادبی و دراماتیک، تبدیل به تحلیل و تأویلی عمیق و فلسفی از اساطیر و شخصیت‌های حماسی ایران شده است. محبوبه پاک‌نیا (۱۳۸۹) در کتاب رودابه و سودابه: سیمای سیاسی و اخلاقی زن در شاهنامه در کنار مسایل اخلاقی، اشاره‌ای به مشارکت زنان در سیاست کرده است. از مطالب دیگر کتاب مواردی چون زیبایی زن، شرم، خرد، رزم‌آوری، مکر زن و شومی زن را می‌توان نام برد. صمصامی و حمامیان (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان "بررسی اختلال شخصیت ضد اجتماعی سودابه" به بررسی شخصیت اجتماعی سودابه و تطبیق او با بیماران دچار اختلال شخصیت ضد اجتماعی پرداخته‌اند. داودنیا و تجلیل (۱۳۹۲) در مقاله "شخصیت مرزی سودابه در شاهنامه" شخصیت سودابه را بر اساس رویکردهای روان‌پویشی و روانی-اجتماعی تحلیل کرده‌اند. اشرف خسروی (۱۳۸۹) در پژوهشی با عنوان "تحلیل روان‌شناسانه‌ی سودابه و رودابه"، سودابه را آنیمای منفی و تخریب‌گر و ویران‌کننده و رودابه را آنیمای مثبت و زاینده در شاهنامه معرفی کرده است. سرامی (۱۳۸۷) در مقاله "سودابه و سیاوش از منظری دیگر" بنیان این داستان را بر تقابل عقل و عشق، عصمت و عصیان و در تحلیل نهایی غریزه و فرهنگ، استوار می‌داند و نتیجه می‌گیرد که سودابه نه‌تنها زنی هرزه و ناسزاوار نبوده بلکه بر میزان آیین زمانه‌ی خویش زیسته است.

بررسی پژوهش‌های صورت گرفته درباره شخصیت و رفتارهای سودابه نشان می‌دهد که اغلب پژوهشگران - به‌جز سرامی - یک راه را پیموده و از یک زاویه - محکوم بودن سودابه - به وی پرداخته‌اند. نگارنده در پژوهش حاضر، با نگاهی متفاوت به تحلیل عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری منش و کنش سودابه پرداخته است تا از این‌ره‌گذر به بیان این موضوع بپردازد که اگرچه سودابه با ابراز عشق به ناپسری خود - در زمانی که هنوز همسرش زنده است - هنجارها را به‌هم می‌ریزد و از این جهت گناهکار است، اما چرا باید وی را مقصر اصلی مرگ سیاوش بدانیم؟ ما برآنیم تا با تحلیل تأثیر دیگر عوامل داستان، با دیده عدالت به سودابه بنگریم و او را به‌اندازه خطایش گناهکار بدانیم. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی نگارش یافته و ابزار گردآوری اطلاعات

نیز کتابخانه‌ای است. قبل از ورود به بحث اصلی، چکیده‌های از داستان سودابه و سیاوش را در ادامه می‌آوریم:

چکیده داستان

سودابه، دختر شاه هاماوران، برخلاف میل پدر و برای برقراری صلح و البته با میل خود، به همسری کاووس درمی‌آید. آن‌گاه پدر، کاووس را به نیرنگی به بند می‌کشد، سودابه بی‌قراری می‌کند و فرستادگان پدر را سگ خطاب می‌کند و او نیز کنار کاووس به زندان می‌افتد. پس از چندی کاووس از بند رها شده و سودابه نیز همراه وی به ایران می‌آید. در این میان اتفاقاتی رخ می‌دهد که سودابه - مظهر عشق و وفاداری به همسر - در مقابل کاووس قرار می‌گیرد.

کاووس از کنیزکی که نام او نامعلوم است صاحب پسری زیبا می‌شود. سودابه در اولین دیدار با فرزند شوهر، شیفته سیاوش شده و او را به بهانه‌ای به شبستان می‌خواند اما سیاوش از رفتن سر باز می‌زند. سودابه نزد کاووس رفته و از او می‌خواهد که سیاوش را به قصد دیدن خواهرانش به شبستان بفرستد. سیاوش دستور پدر را گردن می‌نهد و به شبستان می‌رود. دیگر روز سودابه به سیاوش پیغام می‌دهد که: باید قدم رنجه فرمایی و «نمایی مرا سرو بالای خویش» و سیاوش با این‌که از قبل دانسته «چنان دوستی نزنه ایزدبست» خرامان نزد وی می‌رود! سودابه از سیاوش می‌خواهد که با او هم‌پیمان شده و کامش را برآورد. سیاوش به سودابه می‌گوید: من به چشم مادر به تو می‌نگرم و از شبستان بیرون می‌رود. دیگر بار سودابه سیاوش را نزد خویش می‌خواند، این بار نیز سیاوش به شبستان می‌رود. سودابه به وی ابراز عشق می‌کند و او را از فرجام ناخجسته مخالفت بیم می‌دهد. اما سیاوش می‌گوید هرگز به خاطر هوس به پدر خیانت نمی‌کنم. سودابه که از ابراز تمنا و اظهار تهدید به نتیجه نمی‌رسد، شور و غوغایی برپا می‌کند که سیاوش قصد بدنامی مرا داشته است. شهریار آن دو را فرا می‌خواند و حقیقت را از سیاوش جویا می‌شود. شاهزاده واقعه را توضیح می‌دهد اما سودابه انکار می‌کند. کاووس برای یافتن گناهکار نشانی از آویختن سیاوش به سودابه نمی‌یابد، بنابراین خیانت سودابه بر او آشکار شده و تصمیم به کشتن وی می‌گیرد ولی از این کار پشیمان می‌شود. سودابه از ترس رسوایی، نیرنگ تازه‌ای درمی‌آغازد و دو جنین سقط شده‌ی ندیمه‌اش را در تشت نهاده و خروش برمی‌آورد. کاووس به شبستان می‌رود و با دیدن این منظره، دوباره در بی‌گناهی سیاوش تردید می‌کند. سرانجام به پیشنهاد موبدان تصمیم می‌گیرد آن دو را از طریق «وَرِ گرم» بیازماید. به دستور شاه آتشی فراهم می‌آورند. سودابه تن به این آزمایش نمی‌دهد اما سیاوش می‌پذیرد و تندرست از آتش عبور می‌کند. کاووس دستور می‌دهد سودابه را بر دار کنند. سیاوش از پدر می‌خواهد که سودابه را به خاطر او ببخشد و شاه نیز می‌پذیرد. پس از مدتی خبر آمدن سپاه افراسیاب برای جنگ با ایران به گوش می‌رسد. سیاوش

با میل خود برای دور شدن از دربار و دیگر این که «جوان است و جویای نام» از شاه می خواهد فرماندهی سپاه را به او واگذارد:

دگر گر از این کار نام آورم
چنین لشکری را به دام آورم
(شاهنامه: ۲۱۷، ۵۹۰)

کاووس می پذیرد و سیاوش راهی می شود. او مدت زمانی را در توران با آرامش سپری می کند اما بر اثر بدگویی های اطرافیان افراسیاب سرانجام به دست تورانیان کشته می شود. رستم پس از شنیدن این خبر به درگاه کاووس می رود، سودابه را گیسویشان از شبستان به در آورده و با تیغ به دو نیم می کند.

بحث و بررسی

کمتر تحلیل گری در حوزه بررسی ویژگی های زن در شاهنامه در این عرصه جست و جویی کرده ولی اشاره ای مستقیم یا غیرمستقیم به کیستی یا چیستی سودابه نداشته است؛ چه این زن اگر حضوری پررنگ تر از دیگر زنان شاهنامه نداشته باشد، کمتر از آن ها نیز مورد توجه نبوده؛ ولی برآیند آن تحلیل ها و تأملات چیزی جز نشان دادن ویژگی های ناپسند سودابه نبوده است که در این جا به مواردی چند از آن ها به اختصار اشاره می شود:

به باور اسلامی ندوشن: "این زن که نمونه برجسته یک زن نابکار است، هم شهوتران است هم حسابگر" (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۲۲). مذهب در کتاب داستان های زنان شاهنامه می نویسد: "سودابه زنی است که به نوامیس اخلاقی و روابط سالم اجتماعی پشت پا زده و هنجارها و ارزش ها را نادیده گرفته و در پی هوا و هوس زودگذر، مقام زن بودن خویش را از یاد برده است و بر اندیشه ناپاکش نیز پافشاری کرده و از کامجویی و فریب کاری و افسون و نیرنگ در هیچ زمانی دست برنداشته است" (مذهب، ۱۳۷۴: ۸۵). نویسنده ی کتاب سخنان سزاوار زنان در شاهنامه معتقد است: "سودابه زنی است آشوبگر، کینه توز، عشقباز و بی پروا. سرانجام جان خویش را نیز بر سر همین از دست می دهد" (کیا، ۱۳۷۱: ۱۵۴). سرامی او را این چنین معرفی می کند: "هوسبازی، سنگدلی و شیطنت این زن را در هیچ یک از زنان شاهنامه نمی بینیم. منش های او یادآور منش های زلیخاست، سودابه با همه کژ کرداری هایش، چهره ای راستین از یک زن است. نقطه های روشن نیز در سرگذشت او می توان یافت که از آن جمله وفاداری او به شوی به هنگام اسارت وی در بند شاه هاموران است" (سرامی، ۱۳۸۳: ۸۳۶). در مقاله ی "دو زن مقایسه سودابه و زلیخا در داستان سیاوش با نگرش فردوسی و داستان یوسف به روایت قرآن"، آمده: "زلیخا پس از ناکام ماندن از یوسف دست به دسیسه گرئی نمی زند اما سودابه چون مراد خویش نمی یابد به هر حيله ای دست می یازد تا شخصیت سیاوش را تخریب کند و بر خلاف زلیخا هرگز به گناه خویش معترف نمی شود.

در قیاس با سودابه، زلیخا پس از سال‌های درازی که از رخ دادن ماجرای او با یوسف می‌گذرد هرگز زنی منفور و هوسباز (چون سودابه) معرفی نمی‌شود (ممتحن، ۱۳۸۹: ۱۷۳). هم‌چنین نظر نویسنده مقاله "بررسی اختلال شخصیت ضد اجتماعی سودابه" این است که: "سودابه به دلیل داشتن ویژگی‌هایی چون پایبند نبودن به ارزش‌ها، قساوت، عدم احساس گناه و پشیمانی از اعمال خود، ظاهرسازی و چرب‌زبانی و در نهایت دروغ و پرخاشگری، به خصوصیات شخصیتی بیماران مبتلا به شخصیت ضد اجتماعی، بسیار نزدیک است" (صمصامی، حمامیان، ۱۳۹۳: ۹۲).

با توجه به آن‌چه که آمد دیدیم که در ترازوی قضاوت پژوهندگان، کفه گناهکاری این زن بسیار سنگین است. اکنون به بررسی شخصیت سودابه و عوامل تأثیرگذار بر داستان تراژدی او می‌پردازیم.

تحلیل شخصیت سودابه

از شوربختی سودابه است که فقط جنبه منفی شخصیتش بسیار پررنگ نشان داده شده درحالی‌که او ویژگی‌های خوب هم دارد، هرچند که برجسته نیستند. "سودابه دختری است بسیار زیبا و زیرک که بیشتر به شاهزاده خانم‌های دربار شاهان قرون وسطی در اروپا شبیه است تا به بانوی شاه ایران. او از همان آغاز جوانی خوب می‌داند که لذت از زندگانی را بیش از هر چیز دیگر می‌خواهد. شخصیت او سوای بانوانی چون رودابه و تهمنه است که تمام هم و غمشان پرورش فرزندان برومند نام‌آور است" (رضا، ۱۳۶۹: ۱۶۵). سودابه شخصیتی است به غایت خودشیفته با اعتمادبه‌نفس بالا که در چاپلوسی و زبان‌آوری زبردست است و این دو ویژگی نشان از زیرکی سودابه از یک‌سو و نابخردی کاووس از دیگرسو دارد:

بدو گفت کای شهریار سپاه که چون تو ندیدست خورشید و ماه
نه اندر زمین کس چو فرزند تو جهان شاد بادا به پیوند تو

(شاهنامه: ۲۰۵، ۱۴۲)

این نکته در رویارویی کاووس و سودابه بارها به چشم می‌خورد و اوج آن زمانی است که کاووس دروغ بودن سخنان سودابه را نه از روی ذکاوت بلکه از طریق رمل و اسطرلاب درمی‌یابد. شایان ذکر است که "بهره‌گیری از سخنان اخترشناسان یکی از شگردهای پرداخت حماسه است و شاهنامه پر است از این‌گونه رازپژوهی‌ها" (سرامی، ۱۳۸۳: ۵۴۹). بی‌گمان نیرنگ سودابه برای فریب پادشاه فرتوت فکر خیره‌سر به‌زودی به‌بار می‌نشیند، زیرا شاه شیفته آفرین است و سودابه این را به‌خوبی می‌داند. کاووس به‌راحتی ابزاری برای تحقق نقشه سودابه می‌شود و هم اوست که سیاوش را به‌سوی فاجعه هدایت می‌کند.

نکته دیگری که درباره شخصیت او بدیع به‌نظر می‌رسد این است که در جای‌جای شاهنامه

چه در حوزه پهلوانی و چه در حوزه شاهی، همسرگزینی یا به انتخاب خود شخص بوده یا اگر پدر در حوزه‌ای از اقتدار و خودکامگی قرار داشته، او این کار را انجام می‌داده است. اما در ماجرای سیاوش، سودابه پیشنهاد انتخاب همسر برای سیاوش را به کاووس می‌دهد و این خود نشان از قدرت سودابه دارد و هم‌چنین استفاده از این قدرت برای در دست گرفتن زمام امور.

باید در نظر داشت که در داستان سودابه، عشق مقوله‌ای قابل تأمل است. "عشق برای او تبدیل به فرآیندی می‌شود که در طی آن، سودابه توانایی سازماندهی خود را می‌یابد. اعتماد به نفس خود را افزایش می‌دهد و حق انتخاب مستقل و جاه‌طلبانه خود را به رخ می‌کشد و سبب می‌شود به این بیندیشد که چگونه می‌تواند منابعی را که به مبارزه با فرودستی او و نحوه این فرودستی مدد می‌رساند، محو کند" (تلخابی، ۱۳۸۴: ۱۸۹). باید برای هر انسانی این حق را قایل شد که عاشق شود و عشق ورزد، البته عشق به مفهوم حقیقی آن نه عشق آلوده به هوس؛ عشق‌ورزی نه تنها ناستودنی نیست بلکه جایگاهی برای جلوه‌گری یکی از زیباترین احساسات انسان است اما این عشق‌ورزی، مرزی دارد که ورای آن، عرصه اقتدار کین و کین‌خواهی است همان‌گونه که سودابه بدان دچار شد. در این خصوص به مطلبی از مصطفی رحیمی اشاره می‌شود: "آیا سودابه حق نداشته عاشق شود؟ در قرآن کریم عشق زلیخا را داریم که معادلی است بر این عشق. پس سودابه زیاد گناهکار نیست. خاصه این‌که - به دلیل خود افسانه - نخستین شعله سوزان دل است. شهبانو پیش از این ازدواج کرده ولی نه با عشق، بلکه با مقام. که خود مقوله‌ای از عشق تن است و اینک این تن خاکی حق خود را می‌طلبد و گناهش این است که عشق را تا مرز کین به پیش می‌راند." (رحیمی، ۱۳۷۱: ۱۰۴) بنابراین در تحلیل شخصیت سودابه افزون بر مواردی که پیش‌تر اشاره شد، نکات دیگر را نیز باید در نظر داشت. یکی ازدواج سیاسی او با شاه است که بر پایه عشق نبوده، گرچه پس از ازدواج با مقام کاووس، دلدادگی و وفاداری را تا پای جان در رفتارش مشاهده می‌کنیم. دیگر این‌که چه اتفاقی باعث می‌شود تا "سودابه همسر وفادار و فداکار کاووس که به خاطر همسرش چشم از وطن و پدر شسته، حتی اسارت و زندان را به جان می‌خرد تا در کنار شوی خود باشد و تا اینجا مظهر فداکاری، وفاداری، شهامت، از جان‌گذشتی، هوش و درایت است، از صفحات شاهنامه محو می‌شود تا بار دیگر در چهره زنی خبیث، اغواگر و دسیسه کار باز گردد" (حائری، ۱۳۸۳: ۱۹۹). پس از آزادی کاووس از بند شاه هاماوران، دیگر از سودابه خبری نیست، پادشاه کنیزکی زیبا را از چنگ سران سپاه خود می‌رباید، به شبستان می‌فرستد و از او صاحب پسری زیبا می‌شود، پرورش و تربیت نوزاد را تهمتن عهده‌دار می‌شود تا آن‌هنگام که جوانی بُرنا شده و نزد پدر بازمی‌گردد. در این‌جا به یک‌باره سودابه‌ای متفاوت - با آغاز داستان - بی‌مقدمه ظاهر می‌شود، در نخستین دیدار دل و دین از دست می‌دهد و پنهانی شاهزاده‌ی جوان را به شبستان می‌خواند.

نکته قابل توجه این است که چرا سودابه به گونه‌ای مرموز سال‌ها از داستان حذف می‌شود؟ آیا می‌توان دلیل این تغییر رفتار سودابه - از وفاداری تا خیانت - را در بی‌وفایی کاووس جست‌وجو کرد؟ آیا سودابه در پی انتقام گرفتن از دنیای مردان نیست که این‌گونه خود را در معرض هجوم لعن و نفرین ابدی قرار می‌دهد؟ ما در این مقاله به بررسی عواملی دیگر پرداخته‌ایم و یافتن جواب این پرسش‌ها را به پژوهشگران دیگر وامی‌گذاریم.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری حادثه مرگ سیاوش:

نقش تقدیر در داستان سودابه

در شاهنامه می‌توان اندیشه‌های جبرگرایانه را به روشنی مشاهده کرد. این کتاب "خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر باورهای زروانی رایج در زمان خود قرار گرفته و بسیاری از باورهای زروانی را درون خود منعکس نموده است. از مهم‌ترین موضوعات زروانی توجه به ستارگان و تأثیرات آنان بر روی سرنوشت، بخت و اقبال آدمی می‌باشد" (تاجیک، ۱۳۹۱: ۱۰۱). چنان‌که در داستان سیاوش آمده در شب تولد او منجمان ستاره بختش را رصد کرده و آینده غم‌انگیزش را پیش‌بینی کردند:

از آن کو شمارد سپهر بلند	بندانست نیک و بد و چون و چند
ستاره بران بچه آشفته دید	غمی گشت چون بخت او خفته دید

(شاهنامه: ۷۲، ۲۰۳)

تقدیر لازمه‌ی هر تراژدی است و شاید بتوان گفت به جز تقدیر، هیچ نیروی دیگری نتواند در مسیر داستان، قهرمانان و شخصیت‌های برجسته را تحت تأثیر قرار دهد. "داستانهای تراژیک شاهنامه بر پایه تقدیر شکل می‌گیرد. تقدیر در قالب حوادث و وقایع مختلف به رفتار قهرمانان شاهنامه جهت می‌دهد تا آن هنگام که قهرمان داستان قدم به مذبح می‌گذارد و در ورطه هلاکت می‌افتد. برخلاف داستانهای حماسی و تراژدی‌های یونانی که گاه خدایان، خود به طور مستقیم وارد صحنه نبرد و زندگی انسانها میشوند و خواست خود را پیش می‌برند، در داستانهای شاهنامه، تقدیر از راه عوامل و ابزارهایی در خود داستان و از خلال کارهای پهلوانان به پیش می‌رود" (مهرکی و بهرامی، ۱۳۹۰: ۶۴). در شاهنامه می‌بینیم که قهرمانان با خویش‌کاری‌هایشان سعی در تغییر سرنوشت خود دارند، اما در نهایت مقهور تقدیر می‌شوند. "اعتقاد به سرنوشت‌باوری متأثر از آیین زروانی مذهب زردشتی است. زیرا مزدیسنان پنج بهره از بیست و پنج بهره اعمال آدمی را در گرو بخت میدانند و به نظر آنان، زروان تقدیرکننده خوب و بد است و ستارگان عوامل اویند" (ژرن، ۱۳۸۴: ۳۸۹). شایان ذکر است که فردوسی تحت تأثیر منابع مورداستفاده‌ی خود در سرایش شاهنامه، به این جبر مطلق حاکم در جهان معتقد بوده و در جای‌جای شاهنامه این نگرش را بیان کرده است. "بازتاب اندیشه

جبرگرایی فردوسی در بالاترین سطح خود در داستان سیاوش نمایان است". (حیدرپور، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

چنین بود رای جهان آفرین که او جان سپارد به توران زمین

(شاهنامه: ۲۱۷، ۵۹۳)

با توجه به تسلط جبر تقدیری بر امور، در شکل‌گیری تراژدی سیاوش، چنین به نظر می‌رسد که وجود سودابه در هدایت‌گری این ماجرا و رساندن آن به عاقبت کار سیاوش، در نهایت خواسته خود سودابه نیست، به هر حال، باید کسی در این حادثه حضور داشته باشد تا تراژدی به عاقبت خود برسد. حتی اگر سودابه نیز نمی‌بود باید شخصی دیگر به جای وی بازیچه دست تقدیر در این حادثه قرار می‌گرفت، بنابراین از منظری دیگر، سودابه به ناخواست خویش بازیگر نمایشی در صحنه زندگی سیاوش قرار گرفته است که باید این گونه نام وی همیشه با بدنامی قرین شود.

تأثیر محیط بر شخصیت سودابه

اگر محیط را در شکل‌گیری شخصیت افراد، نقش‌آفرین بدانیم، ابتدا باید توجه داشت که سودابه در چگونه درباری پرورش یافته و پس از آن در چگونه جایگاهی ادامه‌ی حیات داده است. گفتنی است که انسان‌های توانمند در هر فضایی که قرار گیرند، توانایی آنان می‌تواند متناسب با همان فضا و موقعیت بالندگی یابد؛ چنانچه در موقعیتی نابکارانه قرار گیرند وجود آن‌ها به همان اندازه می‌تواند خطرآفرین و مهیب باشد که اگر در محیطی سالم قرار گیرند، به همان مقدار می‌توانند مفید واقع شوند. "سودابه زنی با اراده و توانمند است. بی شک، علی‌رغم این که موقعیت اجتماعی او در پرورش منش خاص وی بی تأثیر نبوده، اما باید به خاطر سپرد که خیل عظیمی از شاهدخت‌ها و شهبانوهای که در شاهنامه رخ می‌نمایند، زنانی منفعل‌اند" (تلخابی، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

سودابه دوران دخترانگی خویش را در درباری می‌گذراند که سخن اول همواره از آن مصلحت‌اندیشی و تمامیت‌طلبی برای خویشان است. اگر شاه هاماوران آن‌چنان که در شاهنامه نموده شده، مورد دقت و بررسی قرار گیرد، بی‌گمان به این نگرش رهنمون می‌شویم که هر شخصی اعم از پسر یا دختر نیز که پرورش یافته‌ی دست چنین کسی است در نهایت جز به خویشان‌بینی و خویشان‌دوستی و هر آن‌چه را از آن خود دیدن، نخواهد رسید. شاید پیشنهاد رستم به کاووس برای سپردن پرورش سیاوش به وی از همین چشم‌انداز قابل توجه باشد. چه او می‌دانسته "از درباری که تفرعن، خودستایی و خودکامگی آن در بستر آلوده‌ای از تن پروری آرمیده است، بزرگ مردان برنخیزند" (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۱۰۶).

در ماجرای به دام افتادن کاووس در بند شاه هاماوران، تنها سودابه توانست مکر پدر را حدس بزند و کاووس را از رفتن نهی کند زیرا "سودابه جوان و زیبا، زیرکی، کیاست، تدبیر و حيله را از

پدر به ارث برده است" (رضا، ۱۳۶۹: ۱۷۴) که آثار این میراث طبیعی در جریان دام گسترده‌هایش برای سیاووش و خام کردن کاووس از نظر گذشت. پس جز در موارد استثنایی، اگر کسی به غیر از سودابه نیز می‌بود و در محیطی با آن ویژگی‌ها پرورش می‌یافت، همان شخصیتی در او تثبیت می‌شد که در منش و کنش سودابه دیده می‌شود.

از سویی دیگر، یکی از ویژگی‌های پررنگ درباری - در دوران کاووس - ناپاکی‌های درباری است و این ناپاکی‌ها در سودابه نیز نمود پررنگی دارد و اگر سیاووش زاده‌ی دربار است ولی پرورده دربار نیست و رویارویی سودابه با سیاووش در واقع نوعی تقابل درباریان درباری با درباریان غیردرباری است. از دیگر ویژگی‌های دربار و درباریان، روابط پنهانی آن‌ها و فرجام این پنهان‌کاری‌هاست: کسی را فرستاد نزدیک اوی که پنهان سیاووش را این بگوی

(شاهنامه: ۲۰۵، ۱۳۷)

تأثیر قدرت‌طلبی شخصیت‌های داستان

قدرت‌طلبی و به دنبال آن، آرزوی در اوج بودن، به‌نوعی یکی از ویژگی‌های مشترک همه‌ی انسان‌هاست که اگر زمام اختیار آن از دستان آدمی به‌در رود، ستیزی ویرانگر در پی دارد که نابودی نتیجه محتوم آن است. "مسأله قدرت به‌ویژه با رویکرد به موضوع و محتوای ویژه شاهنامه یکی از مهم‌ترین مسأله‌های قابل بررسی در این منظومه است که برآیند فراگیر مفروض آن با تمام تاریخ، فرهنگ و ساختار اجتماعی جامعه ایران از آغاز تا امروز، پیوند تنگاتنگ دارد و می‌تواند گره بسیاری از رازواره‌های حیات قومی ما را بگشاید" (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۳۶۳). در داستان تراژیک سودابه و سیاووش نیز مقوله قدرت یکی از عواملی است که نمود پررنگی دارد و انگیزه‌ای قوی برای پیشبرد اهداف شخصیت‌های داستان است. به‌گونه‌ای که نبرد بر سر قدرت بین سودابه و رستم، کاووس و افراسیاب، گرسیوز و سیاووش و در لایه پنهانی داستان بین کاووس و سیاووش، باعث مرگ غم‌انگیز سیاووش، سودابه و هزاران انسان بی‌گناه دیگر - در جنگ‌هایی که به بهانه کین‌خواهی سیاووش اتفاق افتاد - شده است.

سودابه با ازدواج سیاسی خود با کاووس و جانب‌داری از او در مقابل پدر نشان داد که "یکی از ویژگی‌های مهم این شخصیت توجه به قدرت و قدرت‌خواهی است؛ به‌گونه‌ای که علت بسیاری از رفتارهای او را در این ویژگی باید جست" (رحیمی، ۱۳۷۶: ۲۳۶). این نیت در نزدیک شدن به شاهزاده نیز در رفتارش مشاهده می‌شود؛ چه او می‌داند سیاووش شاه آینده ایران است بنابراین می‌خواهد با به‌دست آوردن وی هم‌چنان در رأس قدرت و مقام شاه‌بانویی خویش باقی بماند. رستم که وظیفه نگهبانی تاج و تخت شاهی را به‌عهده دارد، آیین تازه‌ای را که سودابه بنا نهاده، برنمی‌تابد و از این‌که سودابه در تصمیم‌گیری‌های کاووس نقش دارد و روح و روان شاه را در دست گرفته و

به نوعی رقیب او شده، خشمگین است و این را به صراحت به کاووس می گوید:

کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر او را ز فرمان زن

(شاهنامه: ۲۶۱۷، ۲۷۲)

و به دنبال آن است که از هر راهی شده او را از سریر قدرت به زیر آورد و برای رسیدن به این منظور با پادشاه دانستن سیاوش به طور غیرمستقیم، در دربار دوگانگی ایجاد می کند. همچنین یکی از دلایل رفتن سیاوش به توران، به دست آوردن قدرت است. در این جنگ قدرت، کاووس همان مشکلی را برای سیاوش به وجود می آورد که اسفندیار از جانب گشتاسب به آن گرفتار شد. کاووس می داند اگر سیاوش به جنگ با افراسیاب نرود به درگاه بازخواهد گشت و نیز می داند دیر یا زود باید تاج و تخت را به سیاوش واگذارد، بنابراین او را رقیب خویش می داند و سعی می کند هرطور شده او را از تاج و تخت خویش دور سازد (صفری و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۶-۹۵). بنابراین حس قدرت طلبی که در سودابه دیده می شود، همان حسی است که در دیگر شخصیت های داستان وجود دارد، پس این شخصیت ها نیز در بروز حوادث تلخ این داستان مؤثرند.

نقش مردان در ایجاد تراژدی سودابه و سیاوش

بی تردید ویژگی های خاص اخلاقی کاووس، سیاوش، رستم، افراسیاب و گرسیوز، به عنوان شخصیت های مرد داستان _علاوه بر انگیزه قدرت طلبی که در قسمت قبل آورده شد_ در به وجود آمدن این تراژدی نقش اساسی داشته است و اگر با ترازوی عدالت میزان گناهشان را بسنجیم، گناه سودابه نه تنها با آن ها برابر نیست، بلکه کمتر است اما با بی عدالتی هایی که در حق وی روا داشته اند جرمش را بسیار پررنگ تر جلوه داده اند. سرامی دلیل این دشمنی با سودابه را زن ستیزی و نظام پدرسالاری بیان می کند (سرامی، ۱۳۸۷: ۹۶).

کاووس خودخواه و بلهوس "که بیشتر یک طبیعت حیوانی دارد و گویی هیچ کاری در این جهان ندارد جز این که لختی بچمد و بچرد و مقدمه ای باشد برای آفرینش حماسه سیاوش" (دهقانی، ۱۳۸۹: ۲۷)

سیاوش ازو خواست کآید پدید ببايست لختی چرید و چمید

(شاهنامه: ۱۶۶، ۴۱۵)

شاهی است خودکامه، کینه توز و غیرقابل پیش بینی. بدخواهی و کینه توزی اش در ندادن نوشدارو به سهراب نمایان است و بلهوسی و حماقتش در لشکرکشی به مازندران و هاماوران. خودخواهی و خودکامگی کاووس را حتی در لحظه حساس نابودی هریک از دو شخصیت _سودابه و سیاوش_ آشکارا می توان مشاهده کرد که تنها نگران تاج و تخت و آبروی پادشاهی خویش است:

کزین دو یکی گر شود نابکار از آن پس که خواند مرا شهریار

(شاهنامه: ۲۱۴، ۴۷۴)

از دید فردوسی او بی‌خرد است و نادان:

چو کاووس نشنیدم اندر جهان ندیدم کس از کهتران و مهان
خرد نیست او را نه دانش نه رای نه هوشش به جای است و نه دل به جای

(شاهنامه: ۴۲۲، ۱۶۶)

کاووس از همان ابتدا "ساده لوحانه با تقاضای سودابه موافقت می‌کند و در ادامه ماجرا هم از طرفداری کورکورانه از سودابه دست برنمی‌دارد و همین حماقت کاووس، راه را بر دسیسه‌های بعدی سودابه تا به آتش فرستادن سیاووش هموار می‌کند. یعنی کاووس نیز در پلیدی رفتار سودابه سهم دارد و بخشی از وقاحت رفتار سودابه به کاووس بر می‌گردد" (ممتحن، داوری، ۱۳۸۹: ۱۸۰). سیاووش در این داستان شخصیتی خنثی و تسلیم‌پذیر است و خود را به تقدیر سپرده تا هرآنچه برایش رقم خورده، پیش آید. هم‌چنین "از همان زمان ورود به درگاه کاووس به سودابه بدگمان بود و این بدگمانی نتیجه تربیت رستم است" (صفری و دیگران، ۱۳۹۲: ۸۹). چنان‌که خودش اعتراف می‌کند که این بدگمانی به خاطر سخنان رستم در او شکل گرفته:

شنیدستم از نامور مهتران همه داستان‌های هاماوران
که از پیش با شاه ایران چه کرد ز گردان ایران برآورد گرد
پر از بند سودابه کو دخت اوست نخواهد همی دوده را مغز و پوست

(شاهنامه: ۲۶۹، ۲۰۹)

حتی به پدر نیز بدگمان است و وقتی کاووس از او می‌خواهد برای دیدن خواهرانش به شبستان برود، فکر می‌کند که شاه قصد آزمودنش را دارد:

گمانی چنان برد کور را پدر پژوهد همی تا چه دارد به سر
که بسیار دان است و چیره زبان هشیوار و بینا دل و بدگمان

(شاهنامه: ۱۵۵، ۲۰۵)

به عقیده‌ی سرامی "او می‌توانست از عشقی که در اندرون سودابه برانگیخته بود در راستای منافع ملت و حکومت، حتی جهان روزگار خویش بهره‌گیرد" (سرامی، ۱۳۸۷: ۱۰۷) اما با میل و انتخاب خویش به توران می‌رود و چنان در برابر سرنوشت تسلیم است که "با آن‌که می‌داند رفتار او به کشته شدن میلیون‌ها بی‌گناه می‌انجامد و کین‌توزی به بهانه شهادت او تا رستخیز ادامه خواهد یافت، در صدد برنمی‌آید که آن را تغییر دهد" (سرامی، ۱۳۸۷: ۹۲).

به کین من امروز تا رستخیز نبینی جز از گرز و شمشیر تیز

(شاهنامه: ۲۲۰۱، ۲۶۱)

بنابراین با توجه به انتخاب خودخواسته‌ی سیاووش و نیمی از انگیزه‌اش از رفتن به توران برای

به دست آوردن نام و بزرگی و زندگی آرام و خویش در «سیاوش گرد»، می توان در مرگ او سهم عمده‌ای را برای تقدیر و تصمیم وی قایل شد و از سهم سودابه کاست.

رستم نیز با توجه به کینه‌ای که از سودابه دارد و از آنجا که کاووس را کم‌خرد و نالایق می‌داند با بدگمان بارآوردن سیاوش، در سرنوشت و مرگ او مقصر است زیرا "سبب شد تا وی نتواند با کاووس و سودابه رابطه درستی برقرارکند، به نحوی که سیاوش از کاووس و درباریان فاصله می‌گیرد و به کام مرگ فرستاده می‌شود. رستم در پی انتقام گرفتن از کاووس بود و می‌خواست با برکناری او و نشان دادن سیاوش به جایش به نحوی انتقام سهراب را بگیرد اما سرنوشت چیز دیگری را رقم زده بود و سیاوش در این انتقام‌گیری کشته شد" (صفری و دیگران، ۱۳۹۲، ۹۰).

سیاوش در چند مورد ناخواسته گرسیوز را تحقیر می‌کند و همین امر سبب ایجاد عقده حقارت و حسادت در وی می‌شود. بنابراین علیه او نزد افراسیاب بدگویی و دسیسه‌چینی می‌کند. گرسیوز از سیاوش می‌ترسد و تلاش می‌کند تا ترس خود را به افراسیاب نیز منتقل کند و به او می‌گوید اگر سیاوش را نکشی من از ترس او در بیغوله‌ای پنهان خواهم شد تا بمیرم:

گر ایدونک او را به جان زینهار دهی من نباشم بر شهریار

به بیغوله‌ای خیزم از بیم جان مگر خود بزودی سرآید زمان

(شاهنامه: ۲۶۳، ۲۲۷۶)

ازطرفی افراسیاب که دشمن همیشگی ایرانیان است، با حرف‌های گرسیوز بهانه‌ای به دست می‌آورد تا خود را راضی به کشتن سیاوش کند. در نتیجه سیاوش بی آنکه بداند در مرگ خویش مقصر است.

نتیجه‌گیری

شاید بدخواهی افراد ریشه در ذات آن‌ها داشته باشد اما زمانی امکان بروز این بدخواهی میسر می‌شود که فضا برای بدذاتی و فتنه‌انگیزی افراد مهیا شود و بی‌گمان اگر نمی‌بود خیره‌سری‌ها، مداراگری‌ها و خودخواهی‌های کاووس از یک سو و روحیه تساهل یا به قول سعیدی سیرجانی «حیای مزاحم» سیاوش از دیگر سو، شاید فتنانگی‌های سودابه این همه جلوه‌گری نمی‌کرد، زیرا فتنه‌انگیزی اغلب عامل نابودی طرف مقابل است در حالی که دسیسه‌های سودابه زمینه‌ساز نابودی خود وی نیز شد و به یقین سودابه خواهان چنین فرجامی نبود. از طرف دیگر با توجه به تعلق داستان به بخش اسطوره‌ای شاهنامه و استیلای مطلق تقدیر نمایشی در این بخش، شاید همه ویژگی‌ها و اعمال سودابه در نهایت ریشه در آن چیزی داشته باشد که تقدیر برای او رقم زده است. هم‌چنین گناه مردانی که در به وجود آوردن این تراژدی نقش داشتند، از جمله کی کاووس، افراسیاب، گرسیوز، سیاوش و رستم کم از گناه سودابه نیست. بنابراین خوب است در نگاه جامعه سستی به سودابه که

همواره نگاهی توأم با تحقیر به زنی نابه‌کار است، نقش محیط، مردان و تقدیر نیز در نظر گرفته شود، شاید اندکی از بار گناه سودابه کاسته شود.

■ فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ (۱۳۷۰) آواها و ایماها؛ تهران: یزدان.
- تاجیک، معصومه؛ (۱۳۹۱) بازتاب اندیشه‌های زروانی در شاهنامه؛ تهران: نگینها.
- تلخابی، مهری؛ (۱۳۸۴) فمینیسم و شاهنامه؛ تهران: ترفند.
- جوانشیر، ف.م؛ (۱۳۸۰) حماسه داد(درباره محتوای سیاسی شاهنامه)؛ تهران: جامی.
- حائری، شهلا؛ (۱۳۸۳) «سودابه ای دیگر»؛ مجله بخارا، شماره (۳۸)، مهر؛ ص ۲۰۷-۱۹۷.
- حیدرپور، آزاده؛ (۱۳۸۶) «تجلی بخت و کوشش در زندگی برخی از پهلوانان شاهنامه»؛ پژوهشنامه علوم انسانی، شماره (۵۴)، تابستان؛ ص ۲۲۶-۲۱۱.
- دوستخواه، جلیل؛ (۱۳۸۰) حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها؛ تهران: آگاه.
- دهقانی، محمد؛ (۱۳۸۹) از شهر خدا تا شهر انسان؛ تهران: مروارید.
- رحیمی، مصطفی؛ (۱۳۷۱) سیاوش بر آتش؛ تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رحیمی، مصطفی؛ (۱۳۷۶) تراژدی قدرت در شاهنامه؛ چاپ دوم، تهران: قطره.
- رضا، فضل‌الله؛ (۱۳۶۹) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی؛ تهران: علمی و فرهنگی.
- ژنر، آر سی؛ (۱۳۸۴) زروان یا معمای زردشتیگری؛ ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر.
- سرامی، قدمعلی؛ (۱۳۸۳) از رنگ گل تارنج خار؛ چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- سرامی، قدمعلی؛ (۱۳۸۷) «داستان سودابه و سیاوش از منظری دیگر»؛ ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، دوره چهارم، شماره (۱۳)، زمستان؛ ص ۱۲۱-۸۷.
- صفری، جهانگیر؛ موسوی، سیدکاظم؛ ظاهری، ابراهیم؛ (۱۳۹۲) «تحلیل روان‌شناختی سیاسی داستان سیاوش»؛ کهن‌نامه ادب پارسی، سال پنجم، شماره (۲)، تابستان؛ ص ۱۰۷-۷۱.
- صمصامی، شیرین؛ حمامیان، امین؛ (۱۳۹۳) «بررسی اختلال شخصیت ضد اجتماعی سودابه»؛ پژوهشنامه ادب حماسی، سال دهم، شماره (۱۸)، پاییز و زمستان؛ ص ۹۳-۷۷.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۴) شاهنامه؛ به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهارم، تهران: قطره.
- کیا، خجسته؛ (۱۳۷۱) سخنان سزاوار زنان در شاهنامه؛ تهران: فاخته.
- مسکوب، شاهرخ؛ (۱۳۷۵) سوگ سیاوش؛ چاپ ششم، تهران: خوارزمی.
- ممتحن، مهدی؛ داوری، پریرسا؛ (۱۳۸۹) «دو زن»؛ مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره (۱۳)؛ ص ۲۰۱-۱۳۷.
- مهرکی، ایرج؛ بهرامی رهنما، خدیجه؛ (۱۳۹۰) «ساختار تقدیرمحور داستانهای تراژیک شاهنامه»؛ پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره (۲۰)؛ ص ۳۶-۶۷.
- مهنذب، زهرا؛ (۱۳۷۴) داستان‌های زنان شاهنامه؛ تهران: قبله.
- میر صادقی، جمال؛ (۱۳۶۷) عناصر داستان؛ تهران: صفا.